أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم‌

بسم اللَه الرحمن الرحيم‌

وصلّى اللَه على سيّدنا و نبيّناأبى القاسم محمّد

وعلى آله الطّيّبين الطّاهرين و اللعنة على أعدائهم أجمعين‌

 «فَقَالَ: أَمَّا اللَوَاتِى فِى الرِّياضَةِ: فَإياك أَنْ تَأكُلَ مَا لَا تَشْتَهِيهِ، فَإنَّهُ يورِثُ الْحَمَاقَةَ وَ الْبَلَهَ؛ وَ لَا تَأكُلْ إلَّا عِنْدَ الْجُوعِ؛ وَ إذَا أكَلْتَ فكُلْ حَلَالًا وَ سَمِّ اللَه وَ اذكُرْ حَدِيثَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَه عَلَيهِ وَ ءَالِهِ: ما مَلأ آدَمِىٌّ وِعاءً شَرًّا مِن بَطنِهِ؛ فَإن كانَ و لا بُدَّ فَثُلُثٌ لِطَعامِهِ و ثُلُثٌ لِشَرابِهِ و ثُلُثٌ لِنَفَسِه.»

 امام صادق علیه السلام به عنوان بصری راجع به كیفیت تغذیه می‌فرمایند: وقتی كه اشتها و میل به چیزی نداری یك میل واقعی نه میل مجازی كه انسان چشمش به هر چه می‌افتد میل پیدا می‌كند، نه، اینها میلهای مجازی است وقتی كه اشتها نداری، یعنی اقتضاء بدن برای طلب غذا و سد جوع است، غذا نخور؛ زیرا این موجب حماقت و كودنی و منگی می‌شود؛ بَلَه یعنی آدم كودن و منگ. هنگامی كه گرسنه هستی غذا بخور و وقتی كه غذا می‌خوری غذای حلال بخور، و نام خدا را ببر، بسم اللَه بگو و به یاد داشته باش حدیث رسول خدا صلی اللَه علیه و آله را كه فرمودند: آدمی هیچ ظرفی را بدتر از شكم خود پر نكرد، حال كه لابد است از این، ثلث آن را برای طعام و ثلثش را برای مایعات، و ثلثش را برای هوا قرار بدهد.

 خُب راجع به مسأله مطالبی خدمت رفقا عرض شد و خصوصیاتی كه باید یك سالك در نظر داشته باشد برای كیفیت تغذیه بیان شد، و عرض شد كه ملاك در تغذیه این است كه انسان از این غذا خوردن و مأكولات و مشروبات برای رسیدن به آن هدف و مقصد خودش بهره بگیرد، این مسأله، مسأله مهم است، و اینطور نباشد كه به هر چیزی كه تمایل پیدا كرد به خاطر همان چیز و صرف تمایل باعث بشود كه به آن سمت برود، این مسأله موجب می‌شود كه ذهن و نفس كم كم از حالت توجه به آن معنا، به ماده توجه پیدا كند و خدمت رفقا عرض شد كه: حتی بعضی‌ها آمدند و یك مطالبی را مطرح كردند به عنوان اینكه به طور كلی اصل و اساس در همین اشتغال به ماده و مأكولات و این تغذیه و امثال اینهاست و اینهاست كه انسان را حركت می‌دهد و برای انسان حال می‌آورد و انسان را به آن مدارج و به آن معارج می‌رساند!

 خُب اینها همه اش باطل است و صحیح نیست. از خوردن هیچ كس به جایی نرسیده است و از آشامیدن كسی نردبان ترقی را نپیموده است، و این ظرفی را كه خداوند قرار داده است برای انسان برای این است كه انسان بتواند به واسطه او آن حركت را داشته باشد، افراط و تفریط در این مسأله هر دو غلط است، هم انسان بخواهد از این مسائل دور باشد و این نعمتهای الهی را بخواهد در نظر نگیرد، و زُهد غیر متعارف و غیر معقولی را بخواهد در پیش بگیرد.

 دیده‌اید بعضی‌ها اصلًا فكر و ذهنشان در یك سطح پایین قرار دارد، اگر در جیبش یك میلیون هم بگذارند وقتی كه می‌خواهد برود سر مغازه می‌رود یك چیزی را می‌خرد كه فرض كنید كه از همه چیز دیگر پایین‌تر باید باشد، تفكر یك تفكر پایینی است. خب حالا یك كسی به یك مقداری دارد، اینقدر دارد، اینقدر

 می‌گیرد، ندارد، خُب نمی‌گیرد، آنكه دیگر [اشكال ندارد.] من روش بزرگان را در این زمینه خدمت رفقا گفتم: رعایت اصلح و رعایت احسن و رعایت آنچه كه معقول است، خدمت رفقا عرض كردم. به طور كلی بنای سلوك براساس تعقل است، عقل چه حكم می‌كند؟ نسبت به هر چیزی چه نظری می‌دهد؟ سلوك یعنی همان، یعنی پیروی از همین و انسان نباید سلیقه‌های شخصی و فردی خود را در مبانی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حیات روزمره اسلامی بخواهد سرایت بدهد، تسری بدهد، یكی از یك چیزی خوشش می‌آید، به دنبال این می‌گردد كه ببیند در روایات، در اسلام در آثار چه چیزی نسبت به این قضیه می‌تواند مساعد باشد، آن یكی از یك چیزی بدش می‌آید از همان، او هم می‌گردد دنبال اینكه ببیند چیزی پیدا می‌كند كه مساعد باشد. این اظهارنظرهای سلیقگی و اظهارنظرهای شخصی است.

 راه و روش اهل معرفت و اهل عرفان و اولیای الهی و مشی و مرام ائمه علیهم السلام بر همین اساس بود، بر اساس رعایت احسن و رعایت اصلح و ما می‌بینیم كه در زمان‌های مختلف روش آنها مختلف بوده، زندگی آنها مختلف بوده، فرق می‌كرده، در یك زمان به یك كیفیت بوده، در زمان دیگر به كیفیت دیگر بوده. داستان امام صادق علیه السلام با سفیان ثوری خُب معروف است، همه می‌دانند و سایر ائمه اطهار علیهم السلام و سایر بزرگان، حالات آنها همه به همین وضع و به همین كیفیت بوده است.

 لذا باید این مسأله مورد توجه قرار بگیرد كه اولًا همانطوری كه امام علیه السلام می‌فرمایند: همیشه انسان از نقطه نظر تغذیه در یك وضعیتی باشد كه آن وضعیت بتواند او را در آن راهی كه دارد می‌رود كمك كند. مثلًا در این ماه مبارك رجب كه گذشت و اكنون در ماه شعبان قرار گرفتیم، رسول خدا صلی اللَه علیه و آله تمام این دو ماه را روزه می‌گرفتند، بزرگان همین كار را انجام می‌دادند، برحسب آن وضعیتی كه داشتند. حالا اگر یك كسی بگوید كه: نه با وجود اینكه ممكن است برایش ضرر داشته باشد و تاثیر سوء داشته باشد من حتماً می‌خواهم این دو ماه را روزه بگیرم و به ماه رمضان هم بچسبانم! این دیگر می‌شود نفس، این دیگر می‌شود التذاذ نفسانی: بَه بَه بَه! به ماه رمضان چسباندیم، سه ماهی كه روزه گرفتیم! اینكه فایده ندارد، نتیجه ندارد.

 ما خودمان اوّل ماه رجب گفتیم كه بیاییم ادای روزه‌دارها را دربیاوریم ما كجا و آنها كجا روز اوّل و دوّم را گرفتیم، روز سوم بعضی از همین دوستان و رفقا و اطباء كه مانند صاعقه از آسمان بر ما نازل شدند گفتند: آقا شما نباید روزه بگیرید، گفتم یك سال هم آمدیم ادا دربیاوریم این هم كه ... گفتند نه خیر، شما باید كه خوردن مایعات‌تان به نحوی باشد كه ... مسائل دیگر، گفتیم: بسیار خُب. این حرف هایی كه خودمان برای رفقا می‌زنیم یك روز خود خدا هم می‌گذارد در كاسه خودمان: حالا بفرمایید! قشنگ روزه‌ها را بخورید، دیگر هم از این خیال ها نكنید و ادای آن روزه‌داران را درنیاورید، ولی خُب حالا دیگر باید به حساب و كتاب و اندازه و مقدار و اینها باشد، توجه می‌كنید؟

 حالا اگر بیاییم بگوییم: نه آقا! حالا یواشكی یك جوری ما نمی‌گوییم، كسی چه می‌فهمد؟ می‌گوییم آره و بالاخره كسی خبر ندارد، تا بخواهیم این كار را بكنیم یكدفعه خدا می‌آید جلو می‌گیرد: مگر قرار نیست كه تو به تكلیفت عمل كنی؟ مگر قرار نیست به آنچه را كه شرعاً و عقلًا مكلّف هستی عمل كنی؟ چرا می‌خواهی یواشكی روزه بگیری؟ اینها مسائل بسیار مهمی است، دقائق و ظرائف راه در اینگونه مطالب و در اینگونه مسائل نهفته است، كه انسان بداند كجای مسأله، مسأله خدایی است و كجایش نفس است. روزه دارد می‌گیرد ولی روزه، روزه نفسانی است، قرآن دارد می‌خواند ولی قرآنش می‌شود قرآن نفسانی. وقتی می‌گویند: نگیر، نگیر!

 اطباء به مرحوم آقا رضوان اللَه علیه گفته بودند: شما نباید روزه بگیرید، ایشان سالهای آخر عمر نمی‌گرفتند و بیشتر آب می‌خوردند، غذا هم نمی‌خوردند. موقع افطار می‌آمدند و می‌نشستند پای سفره افطار و خودشان هم می‌گفتند: خُب، ما كه روزه نمی‌گیریم اگر افطار و سحری هم نخوریم كافر مطلق می‌شویم! اقلًا تا یك افطار بیاییم، حالا كه روزه نمی‌گیریم اقلًا بیاییم سحری و افطارش را بخوریم.

 خُب حالا آدم بگوید: عجب! خُب یك ولی الهی آخر عمر روزه نمی‌گیرد؟ این چه قضیه‌ای است؟! نخیر نمی‌گیرد و نباید هم بگیرد، كی گفته باید روزه بگیرد؟ اگر روزه را خدا گفته، خدا می‌گوید: این كار را نكن، اینجا را نگیر، مگر من نمی‌گویم روزه بگیر؟ اگر خودت روزه را آورده‌ای خُب برو بگیر، هر چی می‌خواهی برو بگیر، اصلًا روزه بیست و چهار ساعته بگیر، چهل و هشت ساعته بگیر، هر چی دلت می‌خواهد بگیر، هر طوری هم شدی شدی، امّا اگر قرار است من روزه را آورده باشم و من هم دستور به آن داده باشم، من هم پشت این مسأله را گرفته باشم، پس بنابراین باید طبق نظر من و رأی من و فكر و اراده من و مشیت من و در محدوده امر و نهی من عمل كنی.

 امروز را می‌گویم: روزه بگیر، بگو: چشم؛ فردا را می‌گویم: بخور، بگو: چشم. قضیه نشود مثل قضیه‌ای كه پیغمبر صلی اللَه علیه و آله وعده فتح مكّه را به مردم مدینه دادند و حركت كردند به سوی مكّه: برویم مكّه را فتح بكنیم. رفتند و قضیه حُدیبیه و صلح حُدیبیه پیش آمد، قرار شد كه برگردند! وقتی قرار شد برگردند، این مردم گفتند: ا! یا رسول اللَه تو به ما گفتی كه می‌رویم مكّه را می‌گیریم، حضرت گفتند: من گفتم مكّه را می‌گیریم ولی آیا گفتم امسال؟

 می‌تواند پیغمبر صلی اللَه علیه‌وآله به مردم بگوید: امسال نمی‌شود! چرا نمی‌گوید؟ می‌تواند یا نه؟ می‌تواند، خبر دارد خودش هم خبر دارد، از همه هم بهتر، كه می‌روند تا دم مكّه و بعد هم برمی‌گردند. خُب از اوّل بگو به مردم! خیالشان را راحت كنید: آقا شما حركت می‌كنید می‌آیید تا دم مكّه آنجا جنگی اتفاق نمی‌افتد و بعد صلحی در آنجا برقرار می‌شود و بر می‌گردیم به مدینه و در سال بعد این مسأله انجام خواهد شد نه در امسال. خُب اگر اینطور باشد دیگر كسی هنر نكرده، همه از اوّل خبر دارند كه می‌آیند این همه راه را می‌آیند و بعد هم هیچ مسأله‌ای نیست و بر می‌گردند. علت اینكه اولیاء خدا مطالب را نمی‌گویند این است، علتش این‌

 است. چون اگر بگویند دیگر اثر ندارد، دیگر فایده‌ای ندارد، آن شخص از اوّل خودش می‌داند، قضیه را می‌داند كه چه اتفاق خواهد افتاد و چه مسأله‌ای ... ولی صدایشان درنمی‌آید و خودشان را هم تازه می‌زنند به آن راه، تازه می‌گویند: آقا بیا این كار را بكن و بیا فلان بكن، حالا خبر دارد قضیه از چه قرار است.

 به همه قول دادند به زن و بچه‌شان قول دادند كه می‌رویم و می‌زنیم و مكّه را فتح می‌كنیم و بتها را درب و داغون می‌كنیم، خرد و خمیر می‌كنیم و چه می‌كنیم و فلان می‌كنیم و حالا می‌بینید با چه پولها و طلاهایی كه از این كفار و قریش به دست می‌آوریم برمی‌گردیم به مدینه و فلان ... می‌روند آنجا یك دفعه دست از پا درازتر كله‌ها پایین، پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌گویند كه چون احرام بستید، همانجا حلق كنید و از احرام بیرون بیایید و برگردید، یك عده گفتند: چشم. حلق است دیگر، گفتند: حلق كنید سرتان را بتراشید و برگردید. خب چه كسی سرش را می‌تراشد؟ كسی كه رفته به حج، ما كه حج نرفتیم برای چه سرمان را بتراشیم؟ اگر گفتند: تو كه مكّه نرفتی! فتحت كجاست؟ مكّه‌ات كجاست؟ بیرون كردن قریشت كجاست؟ طواف و سعی و ... كجاست؟ این سر تراشیده چیست؟ جواب مردم را چه بدهیم؟ بگوییم این همه راه رفتیم دست از پا درازتر برگشتیم؟ همین، صلح بكنیم برگردیم؟ خُب حالا برگردیم، برای چه سر را دیگر بتراشیم؟ می‌گویند: تو كه مكّه نرفتی كه سرت را بتراشی، تو كه سعی نكردی، طواف نكردی؛ توجه می‌كنید؟

 اینها مسائلی است كه خیلی مسائل مهمی است. یك فقیه اینجاها خودش را نشان می‌دهد كه نسبت به تكالیف افراد و تكالیف مقلّدین خودش چه احساسی را دارد؛ احساس سرباز كردن یا احساس وارد كردن مقلِّد در همان راهی كه رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله در آن راه قدم گذاشت. خیلی فرق می‌كند، احساس اینكه مثلا حالا یك كاری بكنیم این كارش زود راه بیفتد! و یك كاری بكنیم این مشكلش حل بشود! و یك كاری بكنیم و فلان ... چرا راهی را نشان نمی‌دهیم كه آن راه، راهی است كه انبیاء و رسول خدا و ائمه و دین آن راه را نشان داده و سعادت را در آنجا قرار داده، اثر را در آنجا قرار داده، نتیجه را در آنجا قرار داده است؟ اینجاست كه دیدگاه یك فرد نسبت به مسائل خیلی دقیق می‌شود و خیلی عوض می‌شود، و معلوم می‌شود كه چه مقدار ما دغدغه هدایت و رشد و تعالی افراد را داریم! تازه اگر طرف خودش بفهمد اگر نفهمد كه هیچی، آنكه دیگر اصلًا بحثش نیست.

 یك عده آمدند گفتند كه: خُب یا رسول خدا ما كه حج انجام ندادیم، وقتی حج انجام ندادیم برای چه دیگر سرمان را بتراشیم؟! حضرت هیچی نفرمودند. ما به زن و بچه قول دادیم، ما به دوستانمان قول دادیم، به همدیگر گفتیم: می‌رویم مكّه را فتح می‌كنیم و می‌زنیم همه بت‌ها را می‌ریزیم پایین و طواف می‌كنیم و سعی می‌كنیم و بعد غانماً و فاتحاً مراجعت می‌كنیم، و به هم می‌گوییم: بله، ببینید سرمان را زدیم و ما همانها هستیم و رفتیم و كشتیم و درب و داغون كردیم و ابوسفیان و ... و همه را زدیم و درب و داغون و بیرون كردیم و حالا هم الان آمدیم با یك همچنین حالی و ... این چیست؟ این نفس است، همه اش می‌شود نفس: ما همان هستیم‌

 ها! می‌بینید سرمان را هم زدیم، ما رفتیم و این كار را هم انجام دادیم و آمدیم!

 یدك عده می‌گویند: رسول خدا صلی اللَه علیه و آله دستور داده: حلق كن، ما حلق می‌كنیم. اگر رسول خدا می‌گفت: در همان اوّل مدینه وقتی كه هنوز خارج نشده‌اید حلق بكنید! همان موقع ما حلق می‌كردیم.

 [پیامبر:] شما یك عده حلق بكنید و برگردید مدینه!

 ما كه هنوز مكّه نرفته‌ایم!

 من می‌گویم حلق كن. این حلقی كه الان تو داری می‌كنی از صد تا مكّه رفتن اثرش برایت بیشتر است، صد تا مكّه كه بروی، حج و عمره و عرفات و مشعر و همه را بروی، ذبح و رمی جمار و طواف و بیا و برو و فلان، این یكی از صد تا مكّه برایت تاثیرش بیشتر است، و تاثیری كه می‌گذارد و تو را نزدیك می‌كند و از اعتباریات و توهمات و تخیلات بیرونت می‌آورد این اثرش از آن حج بیشتر است.

 آن اسمش مكّه است، مكّه، حج، حاجی، حاجی (همچین قلمبه و سلمبه) رفته مكّه، عرفات رفته، مشعر رفته، خب رفته كه رفته، ماشین سواری هم رفته، كجاوه و خر و اسب هم می‌روند، خلاصه همه جا می‌روند. این رفتن چقدر در تو تاثیر گذاشت؟ صحبت در آن اثر است.

 بعضی افراد هستند وقتی كه از مكّه برمی‌گردند آدم یك نگاه می‌كند انگار در خانه‌شان نشسته بودند، فقط همین سوار شدند و رفتند و یك گشتی زدند و چرخیدند، بعضی‌ها هم نگاه می‌كنی: نه بدك نبوده مثل اینكه همچین بد نبوده بدك نبوده. هر دو رفتند، هر دو این راه را رفتند، هر دو سوار شدند، هر دو سوار طیاره شدند، هر دو پیاده شدند، هر دو احرام بستند، ولی خُب این كجا و آن كجا؟ این در چه هوایی است آن در چه فضایی است؟ و بعد سرشان را نزدند، رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمود: رَحِمَ اللَه المُحَلِّقِین، خدا آنهائی را كه سرشان را تراشیدند مورد رحمت خودش قرار بدهد. اینكه پیغمبر صلی اللَه علیه و آله می‌گوید: رحم اللَه یعنی [رحمت خدا] آمد پایین، یعنی با یك رحم اللَه المحلقین آن رحمت آمد رفت روی سر آنهائی كه سر را تراشیدند نشست، آنهائی كه تقصیر كردند مویشان را زدند ناخنشان را، ننشست. آمدند به پیغمبر گفتند كه: یا رسول اللَه برای ما هم دعا كن! ولی خب [رحمت از بالا پایین‌] نمی‌آید وقتی نمی‌آید چه می‌شود كرد، باز پیغمبر فرمودند: رحم اللَه المحلقین، هنوز رحمت نیامده، بلكه رحمت رفت و دوباره روی سر آنهائی كه تراشیده بودند نشست، حالا این نشستن رحمت یعنی چه؟ یعنی باز شدن آن مسائل نفس، انكشاف، انشراح صدر، نزدیكی و عشق بیشتر، علاقه بیشتر، اهتمام بیشتر به راه، و توفیقاتی كه پس از این باید برای اینگونه افراد بیاید. اینها آن رحمتی است كه پیغمبر صلی اللَه علیه و آله با رحم اللَه می‌آورد روی سر آن افراد قرار می‌دهد. برای بار سوم باز دیدند كه عجب كلاه سرشان رفته، خُب بدبخت برو بزن دیگر، وقتی پیغمبر می‌گوید: برو سرت را بتراش خُب برو بتراش دیگر! هم تقصیر می‌كنی، هم می‌آیی گریبان پیغمبر را می‌گیری كه برایمان‌

 دعا كن؟ خُب بسم اللَه، بسم اللَه.

 خیلی افراد هستند كه می‌گویند: آقا یك دستور العملی، آقا یك مطلبی، آقا یك چیزی ...، می‌گویم: خُب آقا من فلان مسأله را در فلان كتاب نوشته‌ام بروید فلان كتاب را بگیرید. آقا نمی‌شود همین الان یك چیزی بگویید؟

 داری من را بازی می‌دهی؟ چه كسی را داری بازی می‌دهی؟ دستورالعمل می‌خواهی آنجا هست بفرما برو. می‌خواهی حرف بزنی و مجلس درست كنی و چند دقیقه‌ای چای بخوری و فلان بكنی آن یك مطلب دیگری است، آن دیگر همه جور می‌شود صحبت كرد و همه جور می‌شود ... حرف می‌خواهی آنجا بفرما، مگرمطلب نمی‌خواهی برو آنجا.

 طرف تقصیر كرده و سرش را نمی‌زند و هی می‌گوید: یا رسول اللَه بیا ما را هم دعا كن، برای بار سوم یا بار چهارم نمی‌دانم یا سوم یا چهارم می‌روند، حضرت فرمودند: و المقصِّرین، كه دل اینها هم به دست بیاید و خلاصه اینها هم [بی‌نصیب‌] و بی‌حساب نمانند. پس این است مسأله آقاجان، وقتی می‌گویند: بایستی این كار را بكنی باید بكنی وقتی می‌گویند: نه، دیگر تمام شد و رفت.

 بزرگان نسبت به این مسأله دستوراتی دادند، راجع به روزه دستوراتی دادند، راجع به كیفیت غذا دستوراتی دادند و خُب هست، اینها مطالبی هست و خودشان هم بیان كردند ما هم در صحبت های خودمان نسبت به این قضایا اشاراتی داشتیم.

 هر وقت احساس می‌كنید كه حالتان دارد سنگین می‌شود، حال روحی، حال عبادی، و این احتمال دارد كه تغذیه روی این تاثیر داشته باشد، خُب انسان می‌تواند یك قدری تخفیف بدهد، یك قدری تقلیل بدهد و یك قدری نسبت به یك مسأله از آن مقدار كم كند تا اینكه ببیند آن نشاط دوباره برگشت، آن سبكی دوباره برگشت. بسیاری از بزرگان بودند كه در دستوراتشان اینها به افراد چله‌هایی می‌دادند، مثلًا فرض كنید كه: ترك حیوانی، ترك گوشت، یا مثلًا فرض كنید كه غذا در دو نوبت، یا غذا در یك نوبت، اینها بوده، یك همچنین مسائلی بوده.

 امّا من در روش و مرام مرحوم آقا رضوان اللَه علیه ندیدم كه یك همچنین مطالبی را خلاصه یا اگر هم گفتند بنده اطّلاعی ندارم، ولی آنچه را كه دستور می‌دادند به طور كلی نسبت به افراد این بود كه هفته‌ای دوبار بیشتر گوشت خورده نشود، البتّه منظور از گوشت نه گوشت كم است، آن اشكال ندارد اگر چه هر روز هم باشد، منظور یك گوشت معتنابه است. هفته‌ای دوبار، بیش از آن مقدار خُب برای انسان ممكن است و احتمال دارد كه در آن جنبه سبكی و روحانیت نفس تاثیر داشته باشد. مخصوصاً اگر گوشت قرمز باشد، این فرق می‌كند تا غیر از آن و همانطوری كه از نقطه نظر ظاهری و طبی به این مسائل توجه شده، از نقطه نظر روحی و سلوكی هم به این مسأله توجه شده است، اصلًا انگار این دو قضیه با همدیگر و در كنار هم قرار

 دارند و با هم جلو می‌روند.

 یكی از مطالبی كه در فرمایش امام صادق علیه السلام هست این است كه حضرت می‌فرمایند كه: وقتی كه غذا می‌خواهی بخوری چیز حلال را بخور، یعنی در نظر داشته باش كه این غذا حلال باشد. خُب یك وقتی انسان نسبت به یك مسأله توجه ندارد، این مطلب جداست فرض كنید كه مال مشتبهی است، و بنده هم خودم دیده‌ام این را در روش بزرگان، گاهی اوقات احتمال دارد مال مشتبهی باشد، انسان نمی‌داند و استفاده می‌كند و بعد می‌رود حالا آن مبلغش را حالا فرض كنید كه صدقه‌ای می‌دهد به فقیر و امثال ذلك و از آن مسأله در می‌آید، اگر اینكه اطّلاع داشته باشد كه خُب آن به طور كلی باید اجتناب كند. در موارد شبهه‌ناك هم همین طور است.

 مخصوصاً تاكیدی كه هست روی حامل است، زن حامل كه خیلی باید دقت داشته باشد هر جائی نرود و هر غذائی را نخورد و مواظب باشد. خُب اینها مطالبی است كه روی جنین تاثیر دارد. در روایات هم ما داریم تاثیر این مسأله را داریم، و همینطور راجع به رضاع (شیر دادن) بسیار تاكید شده زن، زن صالحه باشد، مؤمنه باشد، عفیفه باشد، التزام داشته باشد، بی‌بند و بار نباشد، اینها همه مؤثر است، یعنی اینها مسائلی است كه تاثیر دارد و تاثیرش هم تاثیر جدی است، روی حال طفل و روی وضعیت و حال روحی طفل و مسائلی كه بعداً برای او پیدا می‌شود، میل هایی كه بعدا ممكن است نسبت به چه چیزها داشته باشد، شوق او و اینها همه تاثیر دارد.

 لذا باید خیلی دقت كرد مخصوصاً در این زمانه كه دیگر همه افراد نسبت به مسائل بی‌توجه شده‌اند، بی‌بند و بار شده‌اند، سابق بیشتر مردم توجه داشتند، راجع به حلال بودن و حرام بودن كسب و كار، دقت می‌كردند اما خُب امروزه توجه به این مطالب كمتر شده، نمی‌گوییم هیچ، ولی خُب خیلی كمتر شده، زمانه بد زمانه‌ای شده، خیلی بد زمانه‌ای شده و عدم توجه مردم نسبت به مسائل خیلی زیاد شده و خُب این واقعاً باعث نگرانی است.

 كه چطور افراد چندان توجهی نسبت به مسائل شرع و مسائل دینی ندارند و حقائق دینی و باورها در آنها به شدت تضعیف شده و جنبه ماده و گرایش به مادیات به همان تناسب تقویت شده و ازدیاد پیدا كرده. خب علی كل حال انسان باید رعایت این مطالب را داشته باشد دیگر، از هر جائی و به هر كیفیتی این صحیح نیست، این یك باور غلطی است. بالاخره هر چیزی حساب و كتاب دارد. لذا امام علیه السلام می‌فرمایند كه: این مسأله، مسأله مهمی است، و باید دقت كرد كه آنچه را كه انسان می‌خورد آن حلال باشد و مورد رضای الهی باشد، راجع به این مسأله خُب قبلًا صحبت شد.

 مطلب دیگری كه امام علیه السلام می‌فرمایند این است كه: هنگامی كه غذا می‌خورید باید «بسم اللَه الرحمن الرحیم» بگویید، این مطلب یك مطلب دقیقی است، و نشان می‌دهد كه انسان در همه احوال باید توجه به او داشته باشد، یعنی با ذكر خدا باید این مطلب انجام بشود با یاد خدا باید این مسأله انجام بشود. چرا برای‌

 ذبح می‌گویند: باید بسم اللَه الرحمن الرحیم بگوییم؟ چرا برای خوردن غذا می‌گویند: باید بسم اللَه الرحمن الرحیم بگوییم؟ این چه اثری دارد؟ این ذكر خدا در آن وضعیت و در آن موقعیت، باعث خروج آن موقعیت از حالت شهوانی و حیوانی و مادی به حالت روحانی است. خیلی‌ها تصور می‌كنند انسان در بعضی از اوقات فقط باید به یاد خدا باشد، حركت و سلوك عبارت از فقط بلند شدن در شب برای نماز شب است، انسان شب بلند شود نماز شب بخواند و صبح هر كاری دلش می‌خواهد بكند، یا اینكه فقط در اوقات پنج‌گانه انسان نماز بخواند و بعد تمام شد، این معنا، معنای عبادت است! یا اینكه شب به یك ذكری مشغول بشود و بعد دیگر هر چه بادا باد، این نیست. حركت انسان و حركت یك سالك در همه احوال باید توأم با حضور خدا باشد، خدا را باید حاضر ببیند، وقتی یك ملاقات بخواهد بكند، منزل رفیقش می‌خواهد برود بسم اللَه بگوید، شخصی می‌خواهد بیاید باید بسم اللَه بگوید، غذائی می‌خورد باید بسم اللَه بگوید ...، یعنی تمام امور خودش را باید با یاد خدا و اینكه در ذُكر اوست باید انجام بدهد نه اینكه صرفاً نسبت به بعضی از امور و نسبت به بعضی از اوقات این مسأله وجود داشته باشد.

 در همه احوال، وقتی كه انسان بسم اللَه می‌گوید آن غذائی را كه می‌خورد طبعاً در یك وضعیتی قرار خواهد گرفت كه برای او مفید خواهد بود، خیلی فرق می‌كند تا اینكه انسان بر سر سفره بنشیند و همین طوری مشغول به غذا خوردن بشود، معلوم نیست این غذا در راستای آن سیر و آن حركت او قرار بگیرد، چون یاد خدا و نام خدا بر آن برده نشده است. اینكه دستور داریم وقتی كه ذبحی می‌خواهید بكنید بسم اللَه الرحمن الرحیم بگویید این بسم اللَه چه تاثیری در آن حیوان ایجاد خواهد كرد؟ آیا صرفاً این یك مسأله عادی است و یك دستور ظاهری است؟ یا اینكه نه وقتی كه شما بسم اللَه می‌گویید آن حیوان می‌شنود و با این شنیدن حال او تغییر می‌كند وضعیت او تغییر پیدا می‌كند، حال او تغییر پیدا می‌كند و تسلیم این ذبح می‌شود، تسلیم می‌شود، می‌گوید: من در همان راستایی الان دارم قرار می‌گیرم كه برای آن خلق شده‌ام، هدف من این است كه من به آن مقصد برسم و الان دارم به آن مقصد می‌رسم، این مسأله باعث آرامش او می‌شود، نفس او و روح او در این قضیه و در این زمینه حالت آرامش پیدا می‌كند، تا اینكه فرض كنید كه شما یك حیوانی را همین طوری بیاورید بدون اینكه بخواهید بسم اللَه بگویید ...، حتی وقتی كه یك شكاری هم كسی می‌خواهد بكند وقتی می‌خواهد تیر بزند بسم اللَه بگوید و بعد بزند، این بسم اللَه كه می‌گوید خیال نكنید كه به گوش او نمی‌رسد، می‌رسد، بسم اللَه كه می‌گوید در مثال او به او می‌رسد گرچه در ظاهر فاصله زیاد است، مثال او متاثر می‌شود از این بسم اللَه.

 لذا این قضیه و مسأله مهمی است كه انسان این بسم اللَه را كه می‌خواهد بگوید هم خودش و هم آن حیوان و هم آن غذائی را كه دارد می‌خورد همه اینها در همان راستا قرار می‌گیرد. شما خیال می‌كنید وقتی بسم اللَه می‌گویید آن برنج این بسم اللَه شما را نمی‌فهمد؟ آن نان نمی‌فهمد؟ آن خورشت نمی‌فهمد؟ آن ماست‌

 نمی‌فهمد؟ آن سبزی نمی‌فهمد؟ همه اینها می‌فهمند، همه اینها در ملكوتشان، در مثالشان تاثیر می‌گذارد.

 چطور وقتی یك انسان یك مال دزدی را، یك مال غصبی را بردارد بخورد تاثیر می‌گذارد، نان است دیگر چه فرقی می‌كند؟ برنج برنج است دیگر چه تفاوتی دارد؟ برنج غصبی باشد یا برنج غیر غصبی باشد یا حلال باشد، نان نان دزدی باشد یا نان غیر دزدی باشد، هر دو نان گندم است دیگر تفاوتی ندارد [ظاهراً]! شما وقتی كه یك غذایی را می‌خورید یك مرتبه احساس كدورت برایتان پیدا می‌شود، وقتی غذای دیگری را می‌خورید، می‌بینید كه نشاط دارید! هر دو كه برنج بود، هر دو كه سبزی بود، هر دو كه نمی‌دانم مخلفات واین چیزها بود، چرا این این طور شد؟ این به خاطر مثالش است، ظاهرش یكی است شاید خوشمزه‌تر هم باشد، بعضی‌ها می‌گویند: مال دزدی خوشمزه‌تر است!! شاید خوشمزه‌تر هم باشد! هان! ولی این بیشتر كیف دادن برای انسان، این او را به حیوانیت و به شهوانیت درآوردن و نزدیك كردن است.

 خیلی وقت پیش من یك مقاله‌ای می‌خواندم راجع به بعضی از همین كشورها، همین كشورهایی كه به اصطلاح اهل ظلم و [افساد] هستند، یكی از كارهایی كه آنها می‌كردند جالب است این بود كه غذائی را كه می‌دادند به آن عده از سربازان مخصوص، غذای دزدی باید باشد. خیلی عجیب است! پس این مطالب و این مسائل را مثل اینكه آنها هم بلد بودند! غذای حلال به اینها نمی‌دادند و اینها تاثیرات این غذا را در رفتار آنها مشاهده می‌كردند كه چگونه حالت این فرد با خوردن این غذا دارد عوض می‌شود و تغییر پیدا می‌كند. البتّه مقاله مربوط به یكی از كشورهای مسیحی بود كه من می‌خواندم، جالب اینكه اینها سعی می‌كردند آنچه كه در مسیحیت از او تعریض و نهی شده است همان را بیایند برای آن افراد آموزش بدهند، همانی كه در مسیحیت نهی شده، فرض كنید كه ظلم و جور و غصب و دزدی و یا اینكه غذای اینها غذاهائی است كه از گوشت حیوانات درنده باشد می‌گفتند: كه اینها تاثیر بسیار سوئی در كیفیت رفتار اینها دارد، یعنی همان طوری كه اینها را می‌خواستند بار بیاورند و رشد بدهند و برای مقاصد خاصی مورد استفاده قرار بدهند، خُب این همین مطلب است دیگر.

 این تاثیر ملكوتی و مثالی غذاست كه روی آن فرد و روحیه او اثر سوء باقی می‌گذارد و باعث می‌شود كه بعد از مدتی، مثلا شش ماه و یك سال به یك حیوان درنده [تبدیل بشود] و به طور كلی حال و هوای او عوض می‌شود. افكار این افراد تغییر پیدا می‌كرد خیلی عجیب است ها، تا دیروز دست یك پیرزن را می‌گرفت و بارش را می‌گرفت و به مقصد می رساند، امروز یك لگد هم می‌زد به او و پرتش می‌كند آن طرف. خُب اینكه همان بود، این یك سال چی شد؟ این یك سال چه تغییری كرد؟ تا دیروز دلش فرض كنید كه به حال یك بچه می‌سوخت و بچه را بلند می‌كرد از یك جایی كه در معرض خطر است درمی‌آورد، الان صاف با یك اسلحه برمی‌دارد مغز یك بچه سه ساله را متلاشی می‌كند! بچه معصوم! و خیلی هم كیف می‌كند، خیلی بانشاط، هان؟ خیلی‌ها هستند الان در خیلی از جاها هستند به همین كیفیت هستند، اصلًا كیفشان این است، نشاطشان این است، نشاطشان یك همچنین چیزهائی است كه انسان چنان اشمئزازی پیدا می‌كند كه برای او قابل قبول نیست‌

 و این نهایت لذت اوست برای اینكه یك همچنین وضعیتی را می‌بیند. البتّه فقط مسأله این نیست، علل دیگری هم در این قضیه هست، رفتار نامناسب، كارهای خلاف، مسائل خلاف، كه یك یك یك یك اینها همه جمع می‌شوند و شخص را از آن فطرت اولیه و شاكله اولیه‌ای كه خدای متعال انسان را براساس آن شاكله و براساس آن فطرت قرار داده كه در آن رحمت است، عطوفت است، حس همنوع‌دوستی است، عدالت است، رفع ظلم است، نمی‌دانم نفرت از دروغ است، نفرت از خلاف است، میل به امنیت است، میل به مسائل [خیر] هست، برمی‌گرداند.

 بگونه‌ای كه اصلًا دروغ برای او كیف می‌آورد، ا ا ا! اصلًا ظلم برای او كیف می‌آورد، اینكه ظلم بكند كیف می‌كند، هیچ باكش نیست، می‌گویند دیگر، در چشم آدم نگاه می‌كند و دروغ می‌گوید انگار نه انگار! خُب چه خوردی؟! چه كار كردی؟! چه مسائلی اتفاق افتاده؟! قضیه چه شده؟! آن حال برگشته، آن حال عوض شده.

 لذا این مسأله هست، امام علیه السلام می‌فرماید: مواظب باشید تغذیه‌تان تغذیه شبهه‌ناك نباید باشد و بسم اللَه باید بگویید و نسبت به این مسأله خُب این مطالب و این مسائل را باید رعایت كنید، راجع به این فقره دیگر امشب ما مطلب را تمام كردیم البته مسائل دیگری هم هست كه مقداری از آنها را در طول صحبت‌ها به طور متفرقه گفته‌ایم و همین طور بعداً هم در این زمینه صحبت خواهد شد، دیگر بنده دیدم بیش از این طولانی كردن این فقرات شاید مُمِلّ باشد و به مطالب بعد نتوانیم برسیم. آنچه را كه راه و روش بزرگان نسبت به این قضیه بود عرض كردیم و چه آنچه راكه از آنها شنیدیم و یا خود با تجربه ملاحظه كردیم و الحمدلله رفقا هم در این زمینه خُب به اندازه كافی در این زمینه خودشان هم اهل اطلاع و تجربه بوده و همین طور مطالبی هم شنیده‌اند، بنابراین انشاللَه از جلسه بعد فقره دیگر را كه امام علیه السلام می‌فرماید: «وَ أَمَّا اللَوَاتِى فِى الْحِلْمِ: فَمَنْ قَالَ لَكَ: إنْ قُلْتَ وَاحِدَةً سَمِعْتَ عَشْرًا فَقُلْ: إنْ قُلْتَ عَشْرًا لَمْ تَسْمَعْ وَاحِدَةً؛» كه وارد مسائل اخلاقی و مسائل اجتماعی و همین طور مطالب دیگر هست انشاللَه خواهیم شد.

 ماه شعبان است و ماهی است كه طبق بعضی از آثار و احادیث رسول خدا صلی اللَه علیه و آله فرمودند: كه شعبان متعلق به من است و ماهی است كه یك جنبه خاصی دارد این ماه، خصوصیت این ماه این است كه در آن بهاء و عظمت نزولات الهی توأم با یك نوع نشاط و سرور و فرح و انبساط است. كه این قضیه خُب در ماه رجب نیست، در ماه رمضان هم به یك نحو دیگر است، ماه رمضان یك ماه رحمت است، و انسان این احساس را می‌كند در ماه رجب هم خُب جنبه توحیدی در آن غلبه دارد، اما ماه شعبان یك ماهی است كه در عین اینكه آن جنبه روحانیش خیلی شدید است، توأم با یك نوع حالت انبساط روح و إنشراح صدر و بشاشت هست كه اقتضای تعلق این ماه به نفس رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله هم به همین كیفیت است. چنانچه از بعضی از بزرگان نقل شده است كه: همان حال و هوائی كه در یك همچنین زمینه‌هایی برای آنها پیش می‌آمد

 آنها در ماه شعبان این مطلب را احساس می‌كردند و تعلقش را به نفس آن حضرت كاملًا در می‌یافتند.

 لذا ادعیه‌ای كه خب در ماه شعبان هست، مناسباتی كه در ماه شعبان هست، اینها همه در همین راستا قرار دارد، مثلًا در همین مناجات شعبانیه خیلی مناجات عجیبی است، خیلی این مناجات مناجات عجیبی است، این مناجات، مناجاتی نیست كه انسان را در غم قرار بدهد در غم و اندوه ببرد. مناجاتی است كه در عین اینكه انسان این مناجات را با پروردگار دارد و حالات خودش را عرضه می‌كند و چه و چه ... یك انفتاح باب و باز شدن راه و اذن ورود را احساس می‌كند، كه: بیایید كجایید، چرا نشسته‌اید، حركت كنید بیایید اینجا، بیایید اینجا درها باز است، چرا معطل هستید؟ چرا تنبلی می‌كنید؟ چرا سر این سفره نمی‌آئید؟

 لذا خیلی این مسأله مهم است كه انسان برای وارد شدن در ماه مبارك چطور خدای متعال ماه شعبان را قرار داد و این هم از اسرار هست ها كه ماه مبارك بعد از رجب نیست، ماه رجب می‌آید آن تاثیری توحیدی خود را می‌گذارد بعد یك انشراح صدر برای انسان در این ماه پیدا می‌شود بعد وارد آن رحمت خاصه در ماه رمضان می‌شود. این تركیبی كه در اینجا خدای متعال این تركیب را لحاظ كرده این نشان دادن اطوار مختلفه ظهور اوست كه چطور در ظهورات مختلف انسان را می‌آورد، می‌كشاند، حالش را عوض می‌كند، فكرش را عوض می‌كند، میلش را عوض می‌كند، شوق در او می‌آورد، در ماه شعبان شوق بالا می‌رود، میل بالا می‌رود، اشتیاق برای حركت به سوی او بالا می‌رود، این خصوصیت ماه شعبان است، لذا در ماه شعبان بزرگان تاكید بر مراقبه خیلی داشتند، می‌گفتند: خیلی مراقبه داشته باشید، شعبان از دست نرود، این یك ظهور خاص است.

 كأنّ می‌توان گفت آن استفاده‌ای كه از ماه رمضان بعداً می‌شود این مقدمه‌اش از شعبان هست، از اینجا شروع می‌شود. به خصوص كه در این ماه میلاد حضرت بقیة اللَه حضرت حجة ابن الحسن المهدی ارواحنا لتراب مقدمنا فداه است كه در شب نیمه شعبان است و یكی از شبهایی است كه احیاء در آن بسیار احیای مهمی است و من در تمام مدت عمرم با مرحوم والد رضوان اللَه علیه ندیدم كه در شب نیمه شعبان ایشان خواب باشند و اگر استراحت می‌كردند یك نیم ساعتی یك ساعتی یا فرض كنید كه ... بقیه‌اش را بیدار بودند و به دوستان خودشان هم توصیه می‌كردند كه شب نیمه را احیا بگیرند و خودشان هم دعای كمیل می‌خواندند در همان شب، من حتی صوت ایشان را هم [می‌شنیدم.] چون ایشان دعای كمیل را از حفظ بودند و خودشان بعد از مراجعت از نجف، شبهای جمعه دعای كمیل می‌خواندند و البته بعد از چند سال ترك شد. هنوز من صدای دعای كمیل ایشان كه برای دوستان خاص خودشان كه از این طرف و آن طرف می‌آمدند در منزل خودشان مجلس داشتند هنوز در یاد دارم و در ذهنم هست و در گوشم هست. بله، كه با چه صوتی می‌خواندند و دیگر متاسفانه ما آن موقع از این دستگاه‌ها و [ضبط صوتها] نداشتیم و صدای ایشان را هم ضبط نكردیم.

 خلاصه در آن شب خیلی چیزها گیر می‌آید ها، آنچه را كه من از ایشان و حتی اساتید ایشان شنیدم كه در شب نیمه شعبان، خیلی چیزها هست، خیلی مسائل هست، مهمترین قضیه این است كه ظهور ولایت كلیه الهیه حی در امشب اتفاق می‌افتد و به واسطه نفس قدسی آن حضرت بركات بر همه عوالم ساری و جاری می‌شود.

 لذا مناسب است كه رفقا شب نیمه را احیا بدارند، حالا یا مجتمعاً یا غیر مجتمعاً، یا فرادی در منزل خودشان یا اینكه مجتمعاً، دو تا، سه تا، یا چند تا، آن اشكالی ندارد و خبرهایش را هم بیاورند، فقط تنها تنها خلاصه این نباشد كه آدم یواشكی برود و خلاصه به قول آنها پیاله‌ها و می‌ها را بزند و دهن خودش را هم پاك بكند و بیاید انگار هیچ خبری نشده و مسأله‌ای اتفاق نیفتاده است!.

 رسول خدا صلی اللَه علیه و آله وقتی كه صبح در مسجد می‌آمدند می‌فرمودند: «أَیكُمْ یأْتِینِی بِالمُبَشِرات، كیست كه بیاید برای من بگوید از چیزهایی كه دیشب گیرش آمده» مثلًا شبها كه اصحاب بلند می‌شدند برای عبادت، رسول خدا صلی اللَه علیه و آله می‌گفتند: اگر كسی چیزی، مسئله‌ای، وارده‌ای، قضیه‌ای، شهودی، مطلبی انكشافی چیزی برایش هست، خلاصه بیاید برای ما بیان كند.

 خلاصه شب شب مهمی است باید خیلی غنیمت شمرد و انسان به صحبت و اینها و مطالب عادی نگذراند، حالا اگر صحبت می‌شود اشكالی ندارد ولی صحبت در حول و حوش این قضایا و این مسائل باشد و حرفهای عادی زدن و اینجا چیه و آنجا زلزله شده و آنجا جنگ شده و آنجا صلح شده اینها چیزهائی است كه به درد ما نمی‌خورد، اینها چیزهائی است كه ما شنیدیم و تجربه هم كردیم و عمری هم گذشت و دیدیم، نه آقاجان! ره چنان رو كه رهروان رفتند. اینها راه به جائی نمی‌برد و انتها هم ندارد، حد یقفی ندارد و همیشه هم همین هست، آنكه سرش كلاه می‌رود من و امثال من هستند كه وقت خود را با اینگونه مطالب صرف كردند، اینها سرشان كلاه می‌رود وگرنه اگر قرار بر این باشد كه چیزی گیر كسی بیاید باید جای دیگری انسان برود و رجوع كند. خواندن اشعار، اشعار بزرگان، اشعارحافظ، به به در یك همچنین شبهائی اصلًا جایش اینجاست، اشعار مولانا، مولانا جلال الدین رومی، مثنوی، حافظ، فیض، اشعار حاج میرزا حبیب، اشعار ابن فارض، اینها و خلاصه در یك همچنین فضائی است كه آن رحمت الهی شامل حال بندگانش می‌شود و برای آنها این رحمت نازل می‌شود.

 از خدای متعال می‌خواهیم كه خداوند خودش ما را به همان راه و مسیری كه اولیاء خودش را خواص درگاه خودش را در آن راه موفق كرده و از آن رحمت خاصه و نعمت خاصه و فیوضات خاصه و بارش‌های مخصوص بر ما هم ببارد و ما را قدردان و شاكر نعمت ولایت قرار بدهد و به واسطه این مولودهای مبارك در ماه مبارك شعبان خصوصاً حضرت بقیة اللَه، خداوند ما را به آنچه كه مورد رضای اوست نائل بگرداند.

 اللَهمَّ صلِّ عَلی محمَّد و آلِ مُحمَّد